

مزایده القاب و مناصب در عصر قاجار

چکیده:

مزایده القاب و مناصب؛ فروش مقامات درباری و دیوانی از ارمغان‌های دولت قاجار به شمار می‌رود. این سنت گرچه در ادوار پیش نیز متداول بود، لیکن دولتمردان قاجار در این عرصه گوی سبقت را از دیگران بودند. القاب افتخاری و مناصب اداری را در این دوره به مزایده بلکه به تعبیر صحیح به «حراج» می‌گذاشتند. هر کس بیشترین پیشکش را پرداخت می‌نمود صاحب آن لقب یا مقام می‌گردید. مدت اعطای مناصب و مقامات محدود بود. شخص مجبور بود برای تداوم آن مجدداً پیشکش پرداخت نماید. شاه و درباریان از این ممر درآمد قابل توجهی نصیب خود می‌کردند. نه تنها مردان بلکه زنان نیز در گرفتن القاب افتخاری با یکدیگر رقابت می‌کردند. منشأ این معضل به سرشت نظام استبداد قاجار، تهی بودن خزانه، اشرافی‌گری و تجمل‌طلبی هیأت حاکمه‌ی آن برمی‌گردد. پیامد حاصل از آن عبارت بود از: هرج و مرج اداری، تضعیف حکومت مرکزی مهم‌ترین روی کارآمدن افراد نالایق. رساله حاضر بر آن است تا به روش تحقیق تاریخی ابعاد مختلف موضوع مزبور را مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: قاجاریه، القاب، مناصب دیوانی، مزایده، فروش حکومت ایالات و ولایات، استبداد.

در نظام استبدادی ظهور و بروز هر نوع مفسده اداری چندان پدیده‌ای عجیب و دور از انتظار به نظر نمی‌آید. علت اصلی زوال و افول دولت‌ها نیز غالباً ناشی از رخنه‌ی چنین عارضه‌ای است. آنچه که بیش از همه کالبد نظام اداری ایران را در طول تاریخ گاهاً علیل و ناتوان می‌ساخت، فساد اداری ناشی از فامیل‌گرایی، رشوه‌گیری، فقدان وجدان کاری، مصلحت‌اندیشی، به مزایده گذاشتن مناصب و مقامات و القاب، تملق و چاپلوسی و... بوده است. در این میان مسئله فروش حکومت ایالات و ولایات و مناصب و القاب شاید بیشترین تأثیر را در ناکارآمدی دستگاه اداری بازی کرده است. گرچه مسئله فروش و به مزایده گذاشتن مقامات و مناصب پیش از دوره قاجاریه امری متداول و رایج بوده، لیکن پادشاهان قاجار در این زمینه گوی سبقت را از همقطاران خود ربوده‌اند. این امر در دوره قاجاریه خاصه دوره‌ی ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه تبدیل به یک پدیده عادی بلکه به تعبیری اصل قانونی شده بود. ریشه اصلی این پدیده‌ی شوم و نامیمون به مخارج بیش از حد دربار مخصوصاً موضوع سفر آن‌ها به خارج برمی‌گردد. رکود اقتصادی که بیشتر ناشی از بی‌توجهی دولت مردان به کشاورزی، صنعت و تجارت کشور بود خزانه دولت را دچار نقصان مالی کرده بود. از این رو ضرورتاً باید مداخله جدیدی دست و پا می‌شد که شنیدن برخی از آن‌ها انسان را به شگفت و اعجاب می‌اندازد، مانند: به مزایده گذاشتن حکومت ایالات و ولایات، فروش مقامات و مناصب و القاب، پاندا، خلعت بها، نازشست، وام داخلی و خارجی، قمار، فروش املاک خالصه، دریافت پیشکش، رشوه و غیره. فروش القاب منبع درآمد قابل توجهی به شمار می‌رفت که شاهان قاجار مانند اسلاف خویش آن را مرسوم ساختند. این امر مستلزم آن بود که عده‌ای مأمور اختراع القاب جدید شوند چون القاب موجود کفایت نمی‌کرد. طبق گفته مستوفی، القاب، برخی شغلی و برخی توصیفی بودند مثلاً القابی مانند: صاحب دیوان، مستوفی الممالک، منشی الممالک، معیر الممالک و... شغلی بودند اما القاب توصیفی از جمله‌های مرکب که مضاف آن یکی از اسماء وصفی و مضاف الیه آن الدوله و السلطنه و الملک و الملوک و... بود تشکیل می‌شد. او می‌نویسد که:

«در زمان فتحعلی شاه حدود پنجاه شصت لقب توصیفی که با مناسبت یا بی‌مناسبت به پسرها و دخترها و یا زنان خود می‌داد ایجاد شد.»^۱

اختراع لقب و اعطاء آن در دوره بعد از فتحعلی شاه گسترش بی حد و حصری یافت بطوری که در زمان مظفرالدین شاه تقریباً تمام کسانی که در ارتباط با دولت بودند برای خود لقبی دست و پا کرده بودند. مستوفی د راستای روند چگونگی اختراع لقب و کیفیت گسترش آن می نویسد:

«در زمان محمدهشاه، دادن لقب قدری بیشتر شد، زیرا صاحبان القاب اولیه مردند و پسرهای آنها هر چند تا که بودند لقب می خواستند و در عهد ناصرالدین شاه تا اواخر میرزا یوسف صدراعظم، اشخاص با القاب شاید صد الی دویست تایی می شدند ولی امین السلطان که روی کار آمد، این کار هم از خرک در رفت. هر کس از هر صنف و طبقه، از هر مضاف و مضاف‌الیهی لقب خواست، با مناسبت یا بی مناسبت تصویب کرد و ناصرالدین شاه هم تصویب کرده‌های او را به صحنه خود قوت قانونی داد و بلاخره در سلطنت مظفرالدین شاه کمتر کسی بود که دستش به جایی برسد و لقبی نداشته باشد.»^۲

مسئله فروش مقام و منصب و القاب از دید تیزبین افراد خارجی که برای مقاصد مختلف به ایران می آمدند دور نمانده، بلکه همانان معتقدند که این معضل یکی از عوامل عمده ضعف دستگاه اداری و درهم ریختگی قاجار بوده است. خانم «کارلا سُرنا» که در دوران ناصرالدین شاه به ایران سفر کرده و در سفرنامه خود به مسائل ریز و جزئی آداب و سنن اجتماعی ایرانیان پرداخته، در مورد نحوه اختراع القاب و کیفیت اعطاء آن می نویسد:

«القاب دهن پرکن و پرطمطرق آنان نشانه این است که اگر خودخواهی و غرور بیجا مالیات داشت آنها به سراغ واقعیت می رفتند. به این ترتیب لقب شاه «ظل ...» یعنی سایه خدا و لقب فرزند ارشدش «ظل السلطان» یعنی سایه پادشاه است. القاب درباری‌ها متناسب با وضع خودشان است. این القاب ارثی نیست و برای گرفتن آنها باید مبلغ کلانی مایه گذاشت تا از این راه درآمدی عاید خزانه سلطنتی گردد. غرور تعداد زیادی از اشخاص هنگامی ارضا می شد که آنان به گوش خود می شنیدند که با عناوینی از قبیل: بازو و یا چشم سلطان و یا تکیه‌گاه یا شمشیر دولت، یا اعتماد و افتخار علوم یا زبان مملکت (لسان الملک) و نظایر

آن، طرف خطاب قرار می‌گیرند. از طریق القاب، که وسیله دستیابی به قصر سلطنتی است، همه می‌خواهند با دسیسه و هزار دوز و کلک، نزد «ظل الله» جایی برای خود دست و پا کنند. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، تعداد زیادی لقب ایجاد شد. چون وضع دارایی کشور خراب و خزانه خالی بود، زرنگی و سیاست ایجاد می‌کرد که با شناخت رگ حساس ایرانی‌ها و ارضاء حس خودخواهیشان، منبع درآمد تازه‌ای ایجاد گردد.^۳

در اعطاء القاب وضعیت شغلی و شخصیتی فرد، جایگاه و موقعیت اجتماعی وی مورد توجه بود اما شرط دریافت آن منوط به دادن پیشکش یا هدیه بود. طبق گفته ویلز افراد با شرافت و منزلت هیچگاه تن به چنین خواری ذلتی نمی‌دادند بلکه به قول وی «گیرندگان این القاب اغلب مردمی پرتکبر و باهویت بودند.»^۴

نکته‌ی شگفت‌انگیز اینکه، در دوران ناصرالدین شاه با وجود اینکه چندین بار به صورت رسمی طی اعلانیه‌هایی که معمولاً در روزنامه‌های وقت چاپ می‌شد، مسئله منع اعطاء القاب، صادر گردید اما روند اختراع و اعطاء القاب همچنان رو به تزاید گرائید. این امر یا ناشی از هرج و مرج دستگاه اداری یا ناشی از فریب کاری مردم بوده است. زیرا شاه و درباریانش مصدر صدور بودند.

به نظر می‌رسد بهترین القاب متعلق به آنانی بود که به سلطان و شخصیت وی پیوند می‌خورد، مانند: سایه (ظل السلطان)، زبان (لسان‌الملک)، بازو و دندان، (عضدالملک)، چشم (عین‌السلطنه)، پشت (ظهیرالسلطنه) و غیره. بدین ترتیب روشن می‌گردد که برای هر یک از اعضاء شاه لقبی اختراع کرده بودند. شایان ذکر است که این دسته از القاب غالباً به اطرافیان نزدیک شاه یعنی خانواده سلطنتی تعلق می‌گرفت در مرتبه بعدی کسانی بودند که القابشان با دولت پیوند می‌خورد، مانند اعتمادالدوله، رکن‌الدوله، اکرم‌الدوله، طلعت‌الدوله، وثوق‌الدوله، عون‌الدوله و... . همانطور که اشاره شد افراد پست و مغرور و چاپلوسی بودند که برای گرفتن یک لقب پرطمطرق خود را به هر آب و آتشی می‌زدند. «کارلا سرنا» به خوبی این موضوع را تصریح کرده می‌نویسد:

«غرور تعداد زیادی از اشخاص هنگامی ارضا می‌شود که آنان به گوش خود می‌شنوند که با عناوینی از قبیل بازو و یا چشم سلطان و یا تکیه‌گاه یا شمشیر دولت یا اعتماد و افتخار علوم یا زبان مملکت (لسان‌الملک) و نظایر آن... طرف خطاب قرار می‌گیرند.^۵»

زنان خاندان سلطنتی و دربار و آنهایی که به نحوی وابسته به دستگاه دیوانی بودند نیز در پی دریافت القاب از یکدیگر سقت می‌گرفتند. تعداد زنانی که در دربار به سر می‌بردند زیاد بود. کاساکوفسکی درباره تعداد زنان شاه دربار می‌نویسد:

«ناصرالدین شاه، او فقط چهار زن عقدی داشت اما زنان صیغه‌ای اش ۱۰۶ نفر بودند که مجموعاً با خدمتکاران به ۲۰۰ نفر بالغ می‌گردیدند، ولی چون همه این زنان تقریباً همیشه مهمان هم داشتند جمعیت اندرون هیچ وقت از ۱۶۰۰ نفر کمتر نمی‌شد.^۶»

اسامی القاب زنان با القاب و پسوندهای گوناگون همراه بود اما لقب خانم، سلطنه، دوله از همه متداول‌تر بود. آسیه خانم، بدرجهان خانم، بی‌بی‌خانم، خوش‌نما خانم، شیرین‌جهان خانم، فاطمه خانم، فخرجهان خانم، مهرنساء خانم، اخترالسلطنه، بدرالسلطنه، حرمت‌السلطنه، زینت‌السلطنه، سرورالسلطنه، شرف‌السلطنه، محبوب‌السلطنه، منیرالسلطنه، ندیم‌السلطنه، انیس‌الدوله، تاج‌الدوله، سرورالدوله، شمس‌الدوله، فروغ‌الدوله، وجیه‌الدوله، عصمت‌الدوله و....^۷، نمونه‌هایی از القابی بودند که در میان زنان دربار عمومیت داشت.

روزنامه خاطرات عین‌السلطنه مملو است از ماجراهای اخذ القاب طبقات مرفه جامعه از شاه که در ذیل به نمونه‌ای از آنکه مربوط است به خانواده مهندس ممالک، اشاره می‌گردد:

«زن شاهزاده جلال‌الدین میرزا آنجا بود، صحبت می‌کرد، لقب‌های تازه که خانواده‌ی مهندس ممالک و برادرش ظهیرالسلطنه پسر عضدالملک گرفته‌اند می‌گفت خیلی تماشا دارد. زن مهندس ممالک طلعت‌الدوله، زن برادرش طلعت‌السلطنه، زن عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه، برادر زنش طراوت‌الدوله (از قضا از طراوت هیچ بهره‌ای ندارد)، زن ظهیرالسلطنه دختر صاحب دیوان اکرم‌الدوله، نوه‌ی صاحب دیوان اکرم‌السلطنه، هرکس صد تومان بدهد ولی لقبی بخواهد می‌دهند. بدون تأمل و تعقل. اگر از این لقب‌ها باشد بهتر است چون ده دقیقه اسباب مضحکه و خنده‌ی خود شاه هم می‌شود. مثل این است که سیصد تومان داده باشد.^۸»

نرخ القاب زنان به نسبت نوع لقب متفاوت بود اعتمادالسلطنه می‌نویسد که مجدالدوله یکصد اشرفی برای گرفتن لقب «ملکه» جهت زنش پرداخت نمود. سپس اظهار تأسف می‌کند که چرا شاه بدون توجه دست به چنین کاری می‌زند. «کاش بندگان همایون ملتفت می‌شدند که ملکه ایران می‌باید زن خود شاه باشد آن هم والدهی ولیعهد و نایب السلطنه پدرزن مجدالدوله ملتفت قباحت این لقب می‌باشد. دامادش مرد دیوانه‌ی احمقی است، او چرا قبول کرده است! اگر هم بنا بود لقبی بدهند که شبیه به لقب خواهرش بشود، ملکه زمان ممکن بود بگیرند. اگرچه القاب به اسم بیشتر شبیه است مثل ملکه جهان خانم یا ملکه ایران خانم، کلیتاً هم در القاب شأن واقعی نیست. می‌ترسم کم‌کم جسارت مردم به درجه برسد که کم لقب پادشاه ایران را برای خودشان بگیرند.»^۹

طبق گفته پولاک عنوانی که برای یک زن محترم داده می‌شد معمولاً خانم بود. زن‌های درجه دوم به بیگم یا باجی ملقب می‌شدند. پائین‌ترین عنوان زنان عبارت بود از ضعیفه.^{۱۰} اعطاء لقب مانند مسئله فرمان حکومت ایلات و ولایات مدت زمان مشخصی داشت دارنده آن مجبور بود با دادن رشوه و پیشکش آن را تمدید کند. در غیر این صورت ممکن بود لقب به فرد دیگری داده شود چنانکه لقب آجودان‌باشی را از عین‌السلطنه گرفتند به دیگری دادند.^{۱۱} همچنین لقب عین‌الدوله که سابقاً متعلق به ظل‌السلطان پسرشاه بود به پسر دیگر شاه دادند. برای کسب القاب کسانی که با پادشاه رابطه‌ی نزدیک و به اصطلاح تقرب داشتند بهترین واسطه بودند لیکن هیچ کدام مقام و منزلت صدراعظم را ایفا نمی‌کرد. چنانکه عین‌السلطنه لقب خویش را با وساطت صدراعظم امین‌السلطان دریافت نمود. وی در باب زحمات پیدا کردن لقب و سختی‌های گرفتن آن در سال 1313 هـ ق از شاه می‌نویسد:

«چند روز بود به حضرت والا (پدر عین‌السلطنه) عرض کرده بودم لقب مرا تجدید کنید. ضمناً برای تولوی خان هم لقبی فکر کردم. عین‌الملک برای من و افخم‌الدوله برای او. لقب آجودان حضور بود... دست خط را فخرالملک فرستاده بود و نوشته لقب عین‌الملک در شش روز قبل توسط من به معتمد لشکر با هشتصد تومان تقدیم مرحمت شد. دیشب حضرت والا مرقوم داشتند لقب دیگری فکر شود. من هم لقب عین‌السلطنه و اسعدالدوله و اسعدالسلطنه و عین‌الدوله پیدا کردم. دیگر لقبی نیست، تمام را گرفته‌اند. لقب عین-الدوله که سابقاً ظل‌السلطان دارا بود حالا به یک پسر دیگر شاه داده‌اند. آن شد و از جمله

لقب‌های بسیار بسیار خوب درجه اول بود. حضرت والا (پدر عین‌السلطنه) کاغذی به صدر اعظم نوشتند که به زحمت زیاد لقب آجودان حضور را خواستیم تجدید کنیم از قضا این یکی هم به دیگر مرحمت شده لهذا عین‌السلطنه در عوض فرمان نوشته شود.^{۱۲} همانطور که اشاره شد به جز القاب، مقامات دیوانی مانند صدارت، وزارت، سپهسالاری، ضرابخانه، حکومت ایالات و ولایات، سفارت و بالاخره از پائین‌ترین مقام مانند اصطبل باشی گرفته تا نیابت سلطنت و صدارت عظمایی به مزایده گذاشته می‌شد. این مسئله به اندازه‌ای شایع شده بود که کمتر فرد خارجی پیدا می‌شود که در نوشته‌های خویش بدان اشاره نکرده باشد. به نظر می‌رسد فوریه طیب ناصرالدین شاه که چندین سال با شاه از نزدیک در ارتباط بوده بهترین تصویر را از مسئله پیشکش ارائه داده، آنجا که می‌نویسد:

«هیچ وقت دیده نشده است که کسی عرض حالی تقدیم شاه کند مگر آنکه با آن یک کیسه کوچک ابریشمی یا ترمه‌ای پر یا نیم پر از پول همراه باشد. همین اواخر امین‌السلطان شش کیسه پر تقدیم کرد و چهار روز قبل سرتیپ عباس‌قلی خان شاگرد سابق مهندس نظام پاریس که حالیه آجودان وزیر جنگ است از همین قبیل کیسه‌ها با عریضه‌ای سر به مهر پیش شاه گذاشت و امروز صبح هم مشیرالدوله کیسه بزرگی که تا به حال من به آن بزرگی ندیده بودم به حضور ملوکانه آورد. تمام این کیسه‌ها پر از پول و طلاست و تقدیم آن‌ها به منظور گرفتن مقامی است. در سلسله مراتب اجتماعی ایران هیچ کاری بدون پیشکش صورت نمی‌گیرد و چون این تقدیمی به منزله قیمت خرید مقامی است که تقدیم کننده طالب تحصیل آن است اهمیت آن به خوبی وضع می‌شود. چیزی که مورد اعجاب من قرار گرفته مهارتی است که شاه بدون آنکه دست به کیسه‌ها بزند در تعیین مقدار آن‌ها دارد به یک نگاه سبک سنگینی آن‌ها را در می‌یابد و آثار این فراست بر وجنات او لایح می‌گردد، همین نگاه قدر آن‌ها را بر او مشخص می‌سازد و دیگر احتیاجی به شمردن پول داخل کیسه‌ها نمی‌کند.^{۱۳}»

نرخ پست‌ها و مقامات بسته به اهمیت آن از حیث درآمدزایی متفاوت بود اما مونس‌الدوله حد متوسط آن را پانصد اشرفی ذکر کرد، چنانکه می‌نویسد:

«در آن وقت‌ها رسم بود هرکس می‌خواست جایی حکومت برود، پانصد اشرفی یا کمتر یا بیشتر بسته به موقعیت آن محل بود به صدراعظم می‌داد و حکم حکومت آن شهر را می‌گرفت و می‌رفت.^{۱۴}»

طبق تصریح واتسن تمام فرمانروایان ولایات یا شهرها برای انتصابی که نصیبشان می‌شد باید پول می‌دادند و این مقام را نه فقط برای مدت معینی بر عهده می‌گرفتند بلکه تا وقتی که نظر لطف شاه شامل می‌گردید می‌توانست دارا باشد.^{۱۵} بدین ترتیب معلوم می‌گردد که عزل و انتصاب از پست و مقام ممکن بود زودتر از موعود نیز صورت بگیرد. جالب اینکه در این دوره حتی مقام ولیعهدی شاه نیز از گزند مزایده فروش در امان نماند. این حادثه در مورد رقابت مظفرالدین میرزا و ظل‌السلطان، دو پسر ناصرالدین شاه مطرح شد. زیرا یکی از آن‌ها داوطلب پرداخت وجه بیشتری شد. کاتوزیان در این زمینه می‌نویسد:

«ولی جالب اینکه خود ناصرالدین شاه - که به هیچ وجه از جمله بدترین سلاطین مستبد ایران نبود - نزدیک بود حق جانشینی را از پسر بزرگ و ولیعهدش مظفرالدین میرزا (حاکم آذربایجان) بگیرد و به پسر دیگرش ظل‌السلطان (حاکم اصفهان) بفروشد. او به مظفرالدین میرزا نوشت که ظل‌السلطان در زرنگی و حيله‌گری زبان زد بود. از این جهت مظفرالدین شانس آورد پیشکار زبده‌ای مثل امیر نظام گروسی داشت که در جواب نامه شاه هشدار داد که بعید نیست ظل‌السلطان ده کرور هم برای خرید مقام خود شاه خرج کند البته بر کسی پوشیده نبود که ظل‌السلطان با همه‌ی امکانات خود (و از جمله وعده خوش خدمتی به انگلیسی‌ها) سعی در ساقط کردن پدرش داشت. ولی تا جایی که به نظریه مربوط می‌شود، مثالی بهتر از این نمی‌توان یافت که حتی تا حدود صد سال پیش کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید که مقام جانشینی را به پول بفروشد.^{۱۶}»

از نوشته‌های احتشام‌السلطنه چنین بر می‌آید که بر سر مقام سفارت و مأموریت‌های خارج بین دیوانیان پیوسته رقابت وجود داشته است. خود احتشام‌السلطنه وقتی برای مأموریت روسیه (نیز جهت تعزیت مرگ الکساندر سوم و تهنیت جلوس نیکولای دوم) انتخاب می‌شود، به رقاباتی که در برابر وی قد علم کردند اشاره نموده می‌نویسد:

«صبح روز بعد، امین‌السلطان احضارم کرد و اصرار زیادی در قبول مأموریت جدید نمود و گفت خیلی از اشخاص طالب این مأموریت هستند و حتی تقدیمی و پیشکش قابل

توجه پیشنهاد کرده‌اند. ولی چون شاه تعلیمات و مأموریت‌های مخصوص به امیرخان سردار داده است، می‌خواهد اگر او در عرض راه بمیرد شخصامینی مأموریت‌های او را به عهده بگیرد. یک هزار و پانصد تومان هم خرج راه به من حواله داده‌اند در حال که معمولاً برای این قبیل مأموریت‌ها مبالغی هم شاه و صدراعظم تقدیمی و پیشکش می‌گرفتند.^{۱۷}»

بنا به گفته عباس میرزای ملک آرا در چند جای کتاب خویش، به مسئله فروش مقام حکومت ایالات و ولایات اشاره نموده، از جمله در مورد حکومت قزوین می‌نویسد که:

«میرزا رضا معین‌السلطنه هیجده هزار تومان بابت مقام مزبور به دیوان پرداخته، علاوه بر این متعهد شد ماهی دویست تومان به میرزا یوسف مستوفی و یکصد تومان به میرزا عباس معاون‌الملک بدهد و مبلغی هم به میرزا علی ملقب به امین حضرت و امین حضور برادر میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان پرداخت کند.^{۱۸}»

بعد از مرگ مشیرالدوله (جمادی الثانی ۱۳۰۹)، برسر مقام وی یعنی وزارت عدلیه و تجارت داوطلبان به رقابت برخاسته، که فوریه آن را گوشزد نموده می‌نویسد، مرگ وی: «دیگ جاه طلبی جمعی را به غلیان آورده به این معنی که چندین نفر در صدد گرفتن مقام او برآمده‌اند حتی دوست من اعتمادالسلطنه هم که هیچ از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه ساز خود اشرف‌السلطنه پیش خانم انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین شاه فرستاده تا او شاه را به واگذاری وزارت عدلیه به اعتمادالسلطنه وا دارد. شاه تا امروز به تکلیف هیچیک از مدعیان اعتنایی نکرده و به همه که هنوز نعش یحیی خان سرد نشده است تا جانشین جهت او تعیین شود. از این جواب هم مدعیان بیم آن را دارند که شاه انتخاب خود را کرده باشد و به تغییر آن نیز راضی نشود.^{۱۹}»

به مزایده گذاشتن مقامات اداری سبب ایجاد رقابت بین افراد مختلف برای بدست آوردن شغل مورد نظر می‌گردید این مسئله به خصوص در مورد مشاغلی که پر درآمد بود، بسیار شدیدتر جلوه می‌کرد. از جمله می‌توان به شغل ضرابخانه اشاره نمود که در این زمان آن را به اجاره می‌دادند. چنانکه امین همایون و حاجی محمد حسن معیرالممالک که مدتی ضرابخانه را در اجاره داشتند از متمولترین افراد این دوره نیز به شمار می‌رفتند. دوست علی خان معیرالممالک خاطر نشان می‌سازد میرزا حسین خان سپهسالار یک بار برای خارج ساختن مقام

ضرابخانه از دست امین الضرب (حاج محمدحسن) مبلغ هشتاد هزار تومان وجه نقد به شاه پیشکش نمود.^{۲۰} اعتمادالسلطنه نیز در این زمینه می‌نویسد:

«به ترتیب روز قبل (دوشنبه ۲۳ شوال ۱۳۱۱) که در خانه (دربار) رفته بودم فقره‌ی ضرابخانه یقین شد. امین همایون و حاجی محمدحسن با تقویت و رضایت صدراعظم با هم شریک شده پنج شش هزار تومان به صد و بیست هزار تومان که نصرالدوله می‌داد علاوه نمود و ضرابخانه را اجاره گرفته‌اند.^{۲۱}»

اعتمادالسلطنه در جایی دیگر پرده از روی رشوه‌هایی که نصرالسلطنه اعضای مجلس شورای دربار داده، برداشته، متذکر می‌گردد:

«اعلانی که از مجلس شوری تازه شده بود در باب قران‌های کهنه که اجزای شوری رشوه از نصرالسلطنه گرفته بودند و خواسته بودند دویست سیصد هزار تومان به او برسانند این اعلان سبب فتنه در شهر شده بود. در معاملات و داد و ستد کلیه بسته شده بود و از هزار تومان بیست و پنج تومان کم کرد تا پول تازه گرفت. صرافان و و تمام مردم به صدا در آمده بودند، نزدیک بود شورش برپا شود و همان فتنه تنباکو بروز کند. مجلس را بر این کرده بودند که اعتراف کنند که گوه خورده و غلط کرده که چنین اعلانی را کرده است. من در این مورد به شاه عرض کردم که کلیه در سلطنت مستبده‌ی شورای این قسم مطالب بی‌معنی است یا باید کار را به طبیعت گذاشت که اصلاح پذیرد یا نپذیرد. یا باید حکم از طرف پادشاه صادر شود که حکماً نفوذ هم برساند.^{۲۲}»

عین السلطنه خاطر نشان می‌سازد که مقام ایلخانگیری ایل قاجار را بدان جهت به مجدالدوله واگذار نمودند که وی به شاه مبالغی پیشکش نموده بود.^{۲۳} مقامات و مناصب وزارت جنگ نیز در این زمان به مزایده گذاشته می‌شد، از جمله فرماندهی افواج چنانکه ویلس می‌نویسد:

«اداره عسکریه ایران نیز مثل سایر ادارات است یعنی رشوه و پیشکش اسباب ترقی صاحب منصب می‌شود. امر معاش صاحب منصبان آنجا نه موجبی است که ندرتاً به آن‌ها داده می‌شود، بلکه به واسطه جریمه و اجحافی است که از ضعفا و تاین‌های خود می‌گیرند و امور معاش یومیه خود را می‌گذرانند.^{۲۴}»

اعتمادالسلطنه جریان رقابتی که بر سر بدست آوردن مقام فرماندهی افواج قزوین پیش آمد را از این قرار رقم می‌زند:

«آنجا (سلطنت آباد) نصرالسلطنه بیچاره را دیدم. علاوه بر اینکه از ضرابخانه معزول شده سی هزار تومان یاس ارمنی از او مطالبه می‌کند، دوازده هزار تومان که پیشکش داده بود افواج قزوین را به او داده بودند به سعایت سعدالسلطنه افواج را از او پس گرفتند و به محمدکریم خان منتظم الدوله فیروزکوهی که پنج هزار تومان پیشکش داده بود سپردند.»

فوریه نیز به جریان فروش مقام پلیس تهران اشاره نموده می‌نویسد:

«ابوتراب خان به من (فوریه) رئیس تازه پلیس سید عبدالله برادر میرزا عیسی وزیر نایب الحکومه تهران این مقام را که تیول نایب السلطنه است از او به ماهی هزار تومان اجاره کرده و انصاف این است که این مبلغ برای چنین مقامی بسیار کم است.»^{۲۵}

مقام سفارت و مأموریت‌های خارجی نیز که از حساسیت خاصی برخوردار است و تأمین منافع کشور در ضمانت آن بود نیز به مزایده گذاشته می‌شد. احتشامالسلطنه از مأموریت خویش به روسیه جهت تعزیت مرگ الکساندر سوم و تهنیت جلوس نیکولای دوم از طرف ناصرالدین شاه و رقاباتی که برای این مأموریت داوطلب شدند یاد می‌کند، می‌نویسد:

«صبح روز بعد امین‌السلطان احضارم کرد و اصرار زیادی در قبول مأموریت جدید نمود (رفتن به روسیه جهت تعزیت الکساندر سوم و تهنیت جلوس نیکولای دوم) و گفت خیلی از اشخاص طالب این مأموریت هستند و حتی تقدیمی و پیشکش قابل توجهی پیشنهاد کرده‌اند. ولی چون شاه تعلیمات و مأموریت‌های مخصوص به امین خان سردار داده است می‌خواهد اگر او در عوض راه بمیرد شخص امینی مأموریت‌های او را به عهده بگیرد. یک هزار و پانصد تومان هم راه به من حواله داده‌اند در حالی که معمولاً برای این قبیل مأموریت‌ها مبالغی هم شاه و صدر اعظم تقدیمی و پیشکش می‌گرفتند.»^{۲۶}

در دوره قاجاریه بخش قابل توجهی از درآمد دولت و شاه از محل دریافت پیشکش‌ها و هدایا تأمین می‌گردید. چنانکه سرجان ملکم عایدات شاه را در عهد فتحعلی شاه (۲) / ۵

عایدات خزانة تخمین زده است. اما آن چیزی که در این خصوص، حکومت قاجار را از سایر حکومت‌ها متمایز ساخته بلکه کاملاً تازه و بدیع به نظر می‌آید، موضوع پیشکشی است که از بابت فروش مقام و منصب، به ویژه حکومت ایالات و ولایات دریافت می‌نموده است از محتوای مندرجات اسناد و مدارک موجود چنین برمی‌آید که رسم فروش مقام و منصب از اواسط حکومت قاجاریه معمول و متداول گردیده چنانکه لمبتون نیز این نظر را تصریح نموده می‌نویسد: «در میانه قرن ۱۹، مناصب حکومتی نیز برای تأمین پول نقد فروخته می‌شد.»^{۲۷}

اما نکته مهم اینکه دوران حکومت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه. ق) بایستی نقطه اوج گسترش و رواج چنین رسمی دانست. چرا در زمان وی امر فروش مقام و منصب به قدری عادی و معمولی گریده بود که گویی جزء قانون بلافصل و لازم‌الاجرای دیوانی به شمار می‌رفت. «حقیقت امر این بود که مشاغل و مناصب در دوره قاجاریه، خاصه از سلطنت محمد شاه به بعد به مزایده و حراج گذاشته می‌شد و هرکس با تهیه مقدمات لازم، پول بیشتری به عنوان پیشکش به صدراعظم و به وسیله او و یا خلوتیان به شخص شاه تقدیم می‌کرد می‌توانست شغل مورد نظر خود را به دست آورد. همین شخص مکلف بود که پیشکش‌های ماهانه و یا سالانه را مرتباً تقدیم کند تا بر سر کار خود بماند.» تعیین تاریخ دقیق آغاز چنین رسمی کاری دشوار است اما از مدرکی که کلمنت مارکام در کتاب خود «تاریخ اجتماعی ایران در دوره قاجار» به دست داده حدود تقریبی آن را بایستی اواخر سلطنت محمدشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ه. ق) دانست.^{۲۸}

اما دستور العمل فروش حکومت ایالات و ولایات این بود که ابتدا حکومت هر منطقه‌ای را به مزایده گذاشته، سپس از میان اطلبان کسی را که بیش از همه پولی را پیشکش می‌نمود انتخاب و حکومت را واگذار می‌کردند. مدت حکومت یک ساله بود و حاکم باید برای تمدید حکومت خویش قبل از نوروز پیشکش جدیدی را تقدیم نماید. شایان ذکر است که در دوره قاجاریه اصولاً فرمان عزل در کار نبود بلکه تنها حکم انتصاب را صادر می‌نمودند. خلعت حکومت نیز از طرف دولت در آغاز هر سال فرستاده می‌شد و آن به معنای رضایت شاه از حکومت مورد نظر بود. بنابراین چنانچه حاکمی موفق به دریافت خلعت خود نمی‌شد (بر اثر ندادن پیشکش زیاد و...) می‌بایست حکومت خویش را پایان یافته تلقی می‌کرد. از آنجایی که عزل و نصب حکام منافع مادی زیادی برای شاه و درباریان به همراه داشت لذا به ندرت

حاکمی پیدا می‌شد که مدت حکومتش دوام زیادی پیدا کرده باشد. احتشام‌السلطنه که خود در فاصله سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ هـ ق حکومت خمرسه را داشته در این باره می‌نویسد:

«موافق قانون و عادت شاه و صدر اعظم خیلی مشکل است که یک نفر بیش از سه سال در یک نقطه حکومت نماید. علاوه بر اینکه جهان‌شاه خان و پول‌هایش [مقاضی حکومت خمرسه] توسط خود من به تهران فرستاده شده و او دو برابر پیشکشی که شاه متوقع است برای عزل من تقدیم می‌کند و وجود حاجی میرزا اشرف خمرسه، پیشکار و وزیر مالیه سابق من که ساعتی راحت نیست و پیشنهادات طالبین حکومت که در آخر هر سال مثل حشرات الارض به حرکت و تکاپو در می‌آیند و با بذل و بخشش و تقدیم پیشکش و برانگیختن وسیله و واسطه برای تحصیل شغل و مقام از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند، یقین داشتم که بقاء و ادامه حکومت بدون پیشکش من، بعد از سه سال غیر ممکن است.^{۲۹}»

این موضوع را لرد کرزن نیز تصریح نموده می‌نویسد: «هر مقامی هم در ایران اسماً بعد از یک سال در جشن نوروز قابل انتقال است و در این مورد است که حسابهای حساس و دقیق میزان تقدیمی‌ها در سرنوشت کار تأثیر دارد.^{۳۰}»

سرنوشت طبیعی حکومت استبدادی قاجاریه اقتضا می‌نمود که حکومت مناطق تماماً در دست خاندان سلطنتی متمرکز گردد. از این رو هیچ شگفت‌انگیز نمی‌نماید که حکومت سراسر ایران بین شاه و فرزندان او در درجه اول، سپس در مرتبت بعد در میان سایر نزدیکان و وابستگان تقسیم شده باشد. چنانکه در مورد وسعت قلمروی حکومت ظل‌السلطان آمده:

«در سال ۱۳۰۰ هـ ق حکمرانی ایالات و ولایات اصفهان، یزد، فارس، عراق، عربستان، لرستان، کرمانشاه، گلپایگان، خوانسار و توابع به شخص ایشان اختصاص دارد و کلیه امتیازات بزرگ این دولت جاوید شوکت علیه را دارا می‌باشد.^{۳۱}»

کامران میرزا فرزند دیگر شاه، تهران و سایر نواحی مرکزی و مظفرالدین میرزا ولیعهد نیز بر آذربایجان فرمانروایی می‌نمودند. حکومت سایر نواحی نیز به همین ترتیب در اختیار وابستگان شاه بود. نکته جالب اینکه همه حکام حتی فرزندان شاه و وابستگان او موظف بودند مبلغی بابت حق امتیاز مسئولیت و مقامی که به عهده دارند بپردازند.^{۳۲}

چارلز جیمز ویلس، یکی از منابع مهم درآمد شاه را فروش مقرر حکومت‌ها ذکر نمود، می‌نویسد:

«مداخل نوکر عبارت از آن پولی است که از عملجات و تجار و غیره اخذ می‌نماید مداخل حکام عبارت از آن مبلغی است که از رعایا به تعدی دریافت می‌نمایند و مداخل اعلی حضرت شاه عبارت از آن مبلغی که از فروختن مقرر حکومت‌ها به آن شهریار قوی شوکت تقدیم می‌شود.»^{۳۳}

درجای دیگر وی دادن رشوه و پیشکش را رمز موفقیت در احراز مقام و منصب دیوانی به شمار آورده

«در ایران همه مأموریت‌ها مانند حکومت حاکم و شغل قضاوت و امامت و شغل‌های اشخاص رسمی و غیره به فروش می‌رسد، وزرا و امنای ایران همه رشوه خوار هستند و تاکنون اتفاق نیافته که آن‌ها را در مقام مؤاخذه و استنطاق بیاورند و اگر به سمع اعلیحضرت پادشاه هم برسد، فوراً تقصیرات خود را به مبلغی اکتفا می‌نمایند.»^{۳۴}

سرتیموررند وزیر مختار انگلیس در عصر ناصرالدین شاه، تصریح نموده که ناصرالدین شاه مقامات و مناصب را فروخته، صرف گرفتن زن و شهوترانی می‌نماید.^{۳۵} سرپرسی سایکس نیز بر آن است که رمز بقای فرد در مقامش، دادن پیشکش درخور و شایسته بوده چنانکه می‌نویسد:

«در حقیقت هر شغلی به مزایده و حراج گذاشته می‌شود و تا زمانی که موافق و پیشکش به طور مرتب برسد استاندار را مؤاخذه نخواهند نمود و البته این عمل باعث کارهای بسیار ظالمانه و شقاوت‌انگیز می‌گردید.»^{۳۶}

بنجامین نیز در سفرنامه خویش تصریح نموده که قسمت مهمی از درآمد خزانه‌ی شاه از وجوهی که بابت واگذاری پست‌های مهم به افراد دریافت می‌کند، تأمین می‌گردیده است.^{۳۷}

عوامل و انگیزه‌ها:

چه عواملی موجب گردید تا شاه و دولت، مشاغل و مناصب دیوانی را به مزایده بگذارند. بحث فراوانی وجود دارد اما در اینجا جهت پرهیز از اطاله‌ی کلام فقط به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌گردد:

عامل اقتصادی:

بی‌شک انگیزه اقتصادی و رسیدن به مقاصد و آرزوهای مادی عامل عمده و اصلی اتخاذ چنین تصمیمی از سوی شاه و دولت بوده است. اگر نگاهی به اوضاع مالی و بحران‌های اقتصادی این دوره بیافکنیم خواهیم دید که بروز چنین عملکردی از سوی دستگاه مستبد قاجار، چندان دور از انتظار هم نبوده است. در عهد ناصری، تنها در زمان صدارت امیرکبیر (۱۲۶۷-۱۲۶۴) است که توازن و تعادلی میان دخل و خرج برقرار گردید. بعد از وی بنا به دلایل مختلف این موازنه به هم خورد.^{۳۸}

علل عمده‌ی کاهش درآمد دولت عبارت بود از: تشریفات پر طمطراق دربار، مواجب دیوانیان و نظامیان، سفرهای پرخرج داخلی و خارجی شاه، اختلاس مالی، لشکرکشی‌های متعدد، تورم پول، بلایای طبیعی و غیره. در چنین شرایطی طبیعی بود که شاه و دولت مردان چاره‌اندیشی کرده، راه جدیدی برای تأمین نیازهای مالی خویش پیدا نمایند. فروش مناصب و مقامات دیوانی و املاک خالصه، مصادره‌ی اموال متمولین و غیره از جمله تدابیری بودند که به فکر زعمای دولت رسید. احتشام السلطنه حاکم خمسه در خاطراتش هنگامی که درباره علت استعفاءی خویش صحبت می‌کند اشاره‌ای به این موضوع دارد می‌نویسد:

«شاه در پایان سال ۱۳۰۹ هـ ق با خزانه خالی مایل به تغییر و تعیین حکام جدید برای تحصیل پول بود و در دربار ناصرالدین شاه این رویه که کسر بودجه را با تغییر حکام و اعطای لقب و مناصب و درجات نظامی و به خانه عمرو و زید رفتن و پانداز و پیشکش گرفتن تأمین نمایند به صورت سنت و راه حل پسندیده و قابل قبول درآمده بود.^{۳۹}»

خانم کارلا سرنا که در همین زمان به ایران سفر نموده درآمد حاصل از فروش از مقام دیوانی و حکومت ایالات و ولایات را یکی از مهم‌ترین منبع مالی دانسته می‌نویسد:

«هزینه‌های ناصرالدین شاه، تقریباً منحصراً از محل پول‌هایی که او از حاکمان ولایات، از وزیرانی که می‌خواهند مقام خود را حفظ کنند و از شخصیت‌هایی که به افتخار دیدن شاه نائل می‌شوند و با علاقه تمام در پی چنین فرصتی هستند، تأمین می‌گردد. بعضی اوقات آنان با مهارت و زیرکی می‌رسانند که «پیشکش» چاق و چله‌ای در انتظار تقدیم

است و با این کار موجب ارضای عزت نفس وی می‌شوند. حتی گاهی برای رو به راه کردن کارهای مهم خود زیر بار قرض هم می‌روند.^{۴۰}

احتیاج دولت به پول نقد، انگیزه‌ی دیگری بود که اسباب رواج چنین رویه‌ای را فراهم نمود. در آن زمان دولت مطالبات خویش را اعم از مالیات، عوارض، اجاره بها و... قسمتی نقدی و بخشی به صورت جنسی وصول می‌نمود. مشکل حمل کالا از مناطق مختلف به تهران از یک سو و نیاز فوری و اضطراری دولت به پول (به خصوص جهت تهیه هزینه‌های سفر شاه) از سوی دیگر شاه را به این فکر انداخت که با فروش مقام و منصب حکومتی و دریافت پیشکش‌های نقدی، احتیاج خویش را برآورده نماید. در تأیید این سخن لمبتون می‌نویسد: «مناصب حکومتی نیز برای تأمین پول نقد فروخته می‌شود.^{۴۱}»

مشکل تورم مالی و بحران‌های ناشی از آن، در دوران حکومت ناصرالدین شاه به خصوص اواخر آن، شاه و دولت مردان را به وحشت و اضطراب زایدالوصفی انداخت. در عین حال آنان به جای اینکه با چاره اندیشی صحیح، به درمان این معضلات مبادرت بورزند، خودسرانه دست به کارهایی زدند که نه تنها مشکل را حل نکرد، بلکه عواقب و پیامدهای سوئی در جهت تشدید آن به بار آورد. به هر حال آنچه که مسلم است این است که انگیزه‌های اقتصادی یکی از دلایل مهم رواج چنین سنتی در جامعه ایران عصر قاجار بوده است، چنانکه جان فوران می‌نویسد: «شاهان قاجار برای درمان بحران‌های مالی مختلف، مقام‌ها و مناصب حکومتی ایالتی، ضرابخانه و گمرک را به مزایده می‌نهادند.^{۴۲}»

ضعف نظام اداری:

دستگاه اداری دولت ایران در دوره قاجار، به خصوص در عهد ناصرالدین شاه، بسیار ضعیف و ناتوان شده بود. رشوه‌خواری، اختلاس، تعدی به حقوق دیگران، خیانت، منفعت طلبی و... سراسر پیکره آن را پوشانده بود. ناتوانی دولت در رتق و فتق امور مهم کشوری و لشکری به ویژه در امر جمع‌آوری مالیات و عوارض و... بیشتر جلب نظر می‌کرد. به قول ویلهلم فلور:

«حکومت ایران در دوره قاجار علاقه چندانی برای خدمات عمومی نشان نمی‌داد. حکومت حتی در امور مالی که حداکثر کوشش خود را به کار می‌برد بی‌کفایت و ناتوان بود و نمی‌توانست منشأ اثری باشد.^{۴۳}»

شاه هر از چندگاه فرمانی در راستای تعیین تکالیف صاحب منصبان و وزراء برای سر و سامان یافتن اوضاع صادر می نمود اما نه کسی بدان توجه می نمود و نه خود اجرای آن را جویا می شد. چنان که امین الدوله در انتقاد از اوضاع اداری ایران در عهد ناصری می نویسد:

«ناصرالدین شاه عادت خود خود را در پرسیدن اوضاع مالیه و موازنه جمع و خرج کل مالیات و واردات و صادرات خزانه تدارک نمی کرد.»^{۴۴}

در چنین شرایطی بهترین راه حل به زعم دولت مردان به مقاطعه و اجاره دادن منابع مالی و اداری کشور مانند گمرک و ضرابخانه و... بود. شکست دولت در امر اداره‌ی گمرک خانه در زمان صدارت امین السلطان، خود نمونه بارز این ناتوانی بود. ویلم فلور می نویسد:

«امین السلطان بر آن شد که عوارض گمرکی را به جای مقاطعه کاران جزء کارمندان خودش گردآوری کند، پس از شکست این نقشه به نظام قدیم عطف توجه شد که همان مقاطعه دادن نقاط مختلف به اعیان بود.»^{۴۵} امین السلطان با کار خویش ضرر جبران ناپذیری به خزانه دولت وارد نمود.

امر جمع آوری مالیات نیز به نوبه خود، بار سنگین و معضل پیچیده‌ای بود که دولت توان انجام آن را در حد مطلوب نداشت. بر دولت پوشیده نبود که تمام حقوق و عایدات دیوانی، بر اثر کار شکنی برخی رعایای سرکش (مانند ایالات یموت، بختیاری، بلوچ و...) و نیز سوء استفاده محصلان مالی و حکام نواحی، به خزانه عودت نمی شد. از این رو چاره کار را در این دید که جبران این ضرر را از طریق فروش مناصب و مقامات و مشاغل حاصل نماید. پس می توان گفت عامل رواج چنین رسمی ناشی از ضعف دستگاه اداری نیز بوده است.

پیامدها و اثرات:

اتخاذ چنین عملکردی از سوی دولت، پیامدها و و عواقب سوء و نامیمونی به ارمغان آورد که در ذیل به پاره‌ای از آن‌ها به اختصار اشاره می شود:

فشار مالی بر طبقه پایین جامعه:

در درون قاجاریه وضع توده‌ی مردم بسیار اسفناک بود، فقر، بی سواد و اختلاف طبقاتی و... بیداد می کرد. بار اصلی هزینه دربار و دولت بر دوش قشر پایین و محروم جامعه سنگینی می نمود. بدون شک منشأ بسیاری از این نابسامانی‌ها و بحران‌ها، با نحوه عملکرد هیأت حاکمه

یعنی همان کسانی که برای رسیدن به آمال و خواسته‌های مادی خویش و اندوختن ثروت بی‌شمار، این گونه برنامه‌های غلط و ناصوابی را طرح ریزی می‌نمودند، برمی‌گشت. چنانکه لرد کرزن می‌نویسد:

«هرگاه این سیستم [فروش مقام و منصب] را از لحاظ تأثیری که بر وضع مالی و منافع افراد طبقه پایین دارد بررسی کنیم شکی نیست که غیر از اخاذی کلان و غیر مجاز عنوانی ندارد و می‌توان وضع دارنده یا جوینده‌ی هر مقامی را در نظر آورد که ناچار بوده است جهت احراز آن مبلغ سرشاری خرج کند. او پیش از هر کاری این مبلغ را بازمی‌ستاند، سپس باید عایدات مقرر سالیانه را برای خزانه سلطان یا وزارتخانه وصول کند و همچنین ناگزیر است دوام شغل و مقام خود را که پیوسته در معرض خطر است با پرداخت‌هایی به مقامات بالا تأمین سازد و سرانجام چون از تاریخ عزل خویش آگاه نیست باید چیزی هم برای روزگار بیچارگی کنار بگذارد و اینجاست که برنامه محاسبه دامنه‌داری که از بالا تا پایین جریان می‌یابد و هر عضو مافوق منظور خود را بر مادون تحمیل می‌کند و طی این سیر و جریان است که روستایی بیچاره قربانی نهائی واقع می‌شود و حداکثر کسانی که زندگانی اجتماعی را آغاز می‌کنند شعارشان فوق فرصت را دریاب است.»^{۴۶}

عبدالله مستوفی نیز در خاطرات خویش، منشأ بسیاری از شورش‌ها و نارضایتی‌های مردم را ناشی از بدرفتاری حکام نسبت به آن‌ها دانسته، می‌نویسد:

«سرهم رفته رفتار حکام نسبت به اهالی قلمرو خود خوب نبوده و مردم به خصوص سرجنبان‌های محلی اکثر گرفتار طمع کاری و بد رفتاری آن‌ها بوده‌اند. به همین جهت در موقع عزل، تلافی‌هایی با آن‌ها می‌شده است.»^{۴۷}

بسیاری از کسانی که به دیده انصاف به این موضوع نگریسته‌اند چنین سیستمی را یک نوع رعیت فروشی تلقی کرده‌اند. محمد شفیع قزوینی که از منتقدان نظام حکومتی قاجار بوده و رساله خویش را در عهد ناصری نوشته، در این باره چنین رقم می‌زند:

«در دولتهای خارجه این قانون را رعیت فروشی می‌گویند. به دلیل اینکه حاکم منصوب همان قدر که پیشکش داد. قلب او در گرفتن احجافات قوی می‌شود. چنین حاکم خائن هستند. البته به حساب قاعده انصاف مقصر دولت هست.»^{۴۸}

جالب است که خود شاه و دولت مردانش نیز به عواقب سوء این رسم اعتراف و به مضرات آن واقف بودند، لیکن همچنان راه و روش خود را ادامه می‌دادند. احکامی هم که برای جلوگیری از رواج این سنت صادر می‌کردند تماماً صوری و برای اغفال کردن مردم بود.

خبری که در روزنامه وقایع اتفاقیه آمده نمونه‌ای از این احکام دلخوش‌کننده بود:

«همچنین رسم و معمول شده بود که چاکران درباری بجهه برداشتن حکومت ولایات پیشکش داده به حکومت مأمور می‌شدند و مسلم است که آن وجه پیشکش را بالمضاعف اگر خیال نداشتند از رعیت دریافت کنند بجهه‌ی پیشکش نمی‌دادند و این معنی باعث خرابی کلی رعیت و عدم استظهار حاکم به حکومت خود می‌بود لهذا سر کار اعلیحضرت قضا شوکت همایون شاهنشاهی محض آبادی ولایت و آسایش رعیت بر ذمت والا نعمت ملوکانه فرض و متحتم فرمودند که این قانده را به کلی از این دولت مرفوع و موقوف دارند و من بعد احدی را به واسطه‌ی پیشکش به حکومت ولایتی مأمور نفرمایند و هیچ یک از حکام را نیز بدون سبب معزول ننمایند مگر اینکه از قواعد و اوامری که اولیای دولت علیه بجهه حکام ولایات مقرر داشته‌اند تخلف کنند در این صورت به موجب تقصیرات خود تنبهات مقررہ دچار خواهند شد.^{۴۹}»

کاهش درآمد دولت:

در چنین نظامی که مقامات و مناصب را به مزایده می‌گذاشتند حاکم نه تنها به عمران و آبادی قلمرو خویش توجه‌ای نداشت بلکه تماماً به سرکسسه کردن مردم می‌اندیشید. زیرا هر آن ممکن بود که مقام خود را از دست بدهد. این امر موجب رکود امر کشاورزی، تجارت و صنعت و... و در نهایت ضرر و زیان خزانة دولت می‌گردید. عدم تعادل دخل و خرج کشور، در عمل ناشی از بی‌توجهی دولت نسبت به کارهای عام المنفعه بود. درآمد کم دولت برای مخاج پر طمطراق و تشریفاتی دربار کافی بود، اما برای انجام خدمات عمومی تکافو نمی‌کرد، به عبارت دیگر چون خرج دولت کم بود درآمد آن به ظاهر بالا به نظر می‌رسید. جان فوران درباره عدم کاهش درآمد دولت می‌نویسد:

«در ایالت‌ها نیز مانند تهران امر گردآوری مالیات‌ها و فروش منصب موجب کم شدن درآمد دولت و افزایش بار سنگین مالیات‌ها و فروش منصب موجب کم شدن درآمد دولت و افزایش بار سنگین مالیات‌ها بر دوش طبقه‌ی پایین می‌شد.^{۵۰}»

خاستگاه قیام‌ها و جنبش‌های اجتماعی:

اگر به خاستگاه اصلی غالب شورش‌هایی که در این دوره به وقوع پیوسته، خوب نگریسته شود، بدون شک منشأ بیشتر آن‌ها صبغه مالی داشته تا عوامل دیگر. جان فوران می‌نویسد:

«... از ۱۸۴۸ م / ۱۲۲۷ ش در تبریز و بار دیگری در ۱۸۶۵ م / ۱۲۴۴ ش تا ۱۸۶۷ م / ۱۲۴۶ ش در شیراز طی مبارزات سیاسی، از قدرت دولت به مبارزه طلبیده شد. این ناآرامی‌ها اغلب تجلی نارضایتی عمومی از مقام‌های ایالاتی بر سر مسائلی همچون مالیات اضافی، قیمت بسیار زیاد مواد غذایی، کمبود نان، حکام و والیان مغفور و مانند این‌ها بود.^{۵۱}»

بنا به قول عبدالله مستوفی:

«خیلی اتفاق می‌افتاد که حاکمی طماع که می‌خواست در وصول مالیات زیاده طلبی و بار رعیت را سنگین کند گرفتار تعرض عمومی می‌گشت و مردم رو به روی او می‌ایستادند و او هم برای حفظ نفوذ خود تحمل نکرده و کار حکمران با رعیت به زد و خورد کشیده می‌شد.^{۵۲}»

در راستای اثبات این ادعا می‌توان به شواهد دیگر نیز استناد نمود. مطابق گزارش خور موجی مردم گیلان به خاطر تعدی مالیاتی حاکم آنجا دست به شورش زدند.^{۵۳} در سال ۱۲۷۲ ق نیز مردم خوزستان به دلیل اجحافات مالیاتی حاکم آنجا یعنی حاجی جابر خان، قیام کردند. عین السلطنه نیز در خاطرات خویش به شورش مردم نهاوند بر ضد حاکم خود اشاره نموده است.^{۵۴}

کارگزاران نالایق:

طبیعی است که وقتی معیار و ملاک اصلی برای حاکم شدن، تنها دادن پیشکش زیاد باشد نه لیاقت و کفایت، در آن صورت چه نتیجه‌ی اسف‌انگیزی عارض مملکت می‌گردد. کوشش‌هایی از طرف بعضی از رجال دلسوز و وطن‌دوست مانند قائم مقام فراهانی و امیرکبیر، برای رفع این معضلات به عمل آمد، اما چون در نظام استبدادی همه چیز باید در خدمت تأمین منافع هیئت حاکمه باشد تمام این اقدامات بی‌ثمر ماند. بدواً سرنوشت کسی مانند امیر کبیر که برای اصلاح وضع متشتت مالی، ابتدا به تقلیل یا حذف حقوق و مواجب شاه و

شاهزادگان و درباریان... مبادرت ورزید، معلوم بود. مخبرالسلطنه هدایت سخن بسیار مناسبی در این رابطه دارد. «در ممالک کامل التمدن شخص را برای کار می‌جویند، در ایران هنوز کار برای شخص می‌خواهند. مشاغل غالباً نان خانه است در ضمن کاری هم صورت می‌گیرد.»^{۵۵}



یادداشت‌ها:

1. مستوفی، عبدا... شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، زوار، 1371، چاپ سوم، ج 1، ص 440.
2. همان، ص 441-442.
3. سرنا، مادام کارلا، سفرنامه در ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران، زوار، 1362، ص 119-120.
4. ویلز، ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران، اقبال، 1368، ص 76.
5. سرنا، ص 119-120.
6. معتضد، خسرو، از فروغ السلطنه تا انیس الدوله، ص 14.
7. حجازی، بنفشه، تاریخ خانم‌ها، بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر قاجار، تهران، قصیده سرا، 1388، چاپ اول، ص 376.
8. عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور، به کوشش محسن میرزایی، تهران، زریاب، 1376 ش؛ روزنامه خاطرات، ج 1، ص 697.
9. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص 987، به نقل از حجازی، ص 372.
10. یولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه، ص 157، به نقل از حجازی، ص 373.
11. عین السلطنه، روزنامه خاطرات، ص 910.
12. عین السلطنه، روزنامه خاطرات، ج 1، ص 910.
13. فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون سعیدی، تهران، دنیای کتاب، 1368، چاپ سوم، ص 218.
14. مونس الدوله، خاطرات، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران، زرین، 1380 ش، ص 240.
15. واتسن، رابرت گرانت، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، سیمرغ، 1354 ش، چاپ سوم، ص 19.
16. کاتوزیان، محمدعلی همایون، دولت و جامعه در ایران انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (تهران، نشر مرکز، 1379 ش)، چاپ اول، ص 18-17.
17. احتشام السلطنه، میرزا محمودخان، خاطرات، به کوشش سیدمهدی موسوی، تهران، زوار، 1367، چاپ دوم، ص 118.
18. ملک‌آرا، عباس میرزا-شرح حال، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، بابک، 1306 ش، ص 166.
19. فوریه، ص 337.

20. معیرالممالک، دوست‌علی‌خان، رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ 1390، ص 169.
21. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص 951.
22. همان، ص 936.
23. عین السلطنه، ج 1، ص 748.
24. ویلس، ص 251.
25. فوریه، ص 341.
26. احتشام السلطنه، ص 188.
27. لمبتون، آ.ک.س، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، جاودان خرد، 1375، ص 50.
28. شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوران سلطنت قاجار، تهران، مدبر، 1375، چاپ هفتم، ص 34.
29. احتشام السلطنه، ص 118.
30. کرزن، جرج.ن.لرد، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج 1، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، 1367، چاپ سوم، ص 573.
31. روزنامه شرف، نمره 2، 1300 هـ.ق.
32. سُرنا، کارلا، ص 88.
33. ویلس، ص 6-325.
34. همان، ص 45.
35. بیانی، خانابابا، پنجاه سال تاریخ ناصری، تهران، نشر علم، 1375، ج 2، ص 468.
36. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ج 1، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، 1368، چاپ چهارم، ص 549.
37. بنجامین، سفرنامه، ترجمه حسین کردیچه، تهران، جاویدان، 1369، ص 125.
38. اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، ص 208.
39. احتشام السلطنه، ص 119.
40. سرنا، کارلا، ص 89.
41. لمبتون، ص 50.
42. فوران، ص 215.
43. فلور، ویلهلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، 1366، ص 191.

44. امین‌الدوله، میرزا علی‌خان، خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، امیرکبیر، 1370، چاپ سوم، ص 172.
45. فلور، ص 191.
46. کرزن، ج 1، ص 577.
47. مستوفی، عبدا...، ج 1، ص 436.
48. قزوینی، محمدشفیع، قانون، به کوشش ایرج افشار، تهران، طلایه، 1370، ص 85.
49. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره 463، مورخه 6 رمضان 1276 هـ ق.
50. فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، 1380، چاپ سوم، ص 125.
51. فوران، ص 238.
52. مستوفی، ج 1، ص 436.
53. خورموجی، محمدجعفر، حقایق اخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، نشر نی، 1363، چاپ دوم، ص 159.
54. عین السلطنه، روزنامه خاطرات، ج 1، ص 7-475.
55. هدایت، مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صدیقی، تهران، نشر نقره، 1363، چاپ دوم، ص 101.